

ایران، ایران‌شهر و ایران‌زمین در شعر فردوسی

* پیروز مجتهدزاده

E-mail: pirouz_mojtahedzadeh@hotmail.com

** ابوالفضل کاوندی‌کاتب

E-mail: Akkateb@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱

چکیده

ایران نام سرزمین و کشوری است که از دیرگاه تاریخ بر جغرافیای سیاسی جهان نقش بسته و محوریت شاهنامه فردوسی پاسداشت تلاش مردمانی است که برای حفظ این نام کوشیده‌اند. مفهوم «ایران» بسته به شیوه‌های گوناگون کشورداری و فرمانروایی دوران باستان در شاهنامه بازتاب‌های چندگانه‌ای دارد. کاربردهای این نام و یا قرارگیری آن در کنار مفاهیم جغرافیایی و یا جغرافیایی-سیاسی تعاریف چندگانه‌ای از ایران در شاهنامه می‌آفریند. ایران، ایران‌شهر و ایران‌زمین که در شاهنامه و سایر آثار تاریخی و ادبی به کار رفته‌اند، در برداشت اولیه به نظر می‌رسند مفاهیمی همانند داشته باشند؛ اما مطالعه شاهنامه و آگاهی‌های تاریخی به ویژه از دوره ساسانیان تفاوت ماهوی آنها را بر ما آشکار می‌سازد. فردوسی به خوبی این مفاهیم را می‌شناخته و در شاهنامه به کار برده است. بنابراین این پژوهش تلاش دارد تا به بررسی و تبیین کارکرد مفهومی ایران و چندگانه‌گرایی این نام در شاهنامه فردوسی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: ایران، کشورداری، ایران‌زمین، هویت، شاهنامه فردوسی.

* دانشیار جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دانشگاه تربیت مدرس، نویسنده مسئول

** کارشناسی‌ارشد جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

سرزمین کنونی ایران بخشی وسیع از فلات ایران است و مطالعه آن بدون توجه به این حوزه بزرگتر، هم از نظر تاریخی و هم از دید جغرافیایی ناقص است. ایران در جنوب غربی آسیا، شمال باختری اقیانوس هند و در منطقه به اصطلاح خاورمیانه قرار دارد. دریای خزر در شمال و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، مسیرهای ارتباط دریایی ایران هستند. به لحاظ جغرافیای انسانی، جهان ایرانی در میانه جهان هندی، عربی، تورانی و اسلاو قرار دارد. شکل مثلثی و یکپارچه فلات ایران، زمینه‌های جدایی‌گزینی جغرافیایی و انسانی فلات و مردمان ایران، از سایرین را فراهم ساخته؛ به تولید و تمرکز اندیشه ایران‌گرایی و حفظ یکپارچگی کشور در درون فلات انجامیده؛ و به مانند یک حصار طبیعی در مقابل نفوذ بیگانگان عمل نموده است. اما نفوذ به فلات ایران در دوران ضعف حکومت، به معنای اشغال تمام کشور بوده و این بارها رخ داده است. به عقیده بسیاری از ایران‌شناسان از جمله فرای (۱۳۷۳: ۴۳۲)، مجتهدزاده (۱۳۷۷: ۱۲۵)، اسلامی ندوشن (۱۳۸۸)، گنجی (۱۳۶۸: ۵)، زرین‌کوب (۱۳۸۳: ۱۷)، احمدی (۱۳۸۸: ۴۲۰)، ملک‌الشعراى بهار (صالحی، ۱۳۸۱: ۹۹)، اقبال آشتیانی (کرمی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۰۵) و حافظ‌نیا (۱۳۸۱: ۱۴) سرزمین ایران یکی از مهم‌ترین مبانی هویت ملی است. این مهم در گذشته تاریخی ایران نیز جلوه ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که احساس تعلق به سرزمین، تاریخ و فرهنگ ایران قرن‌ها پیش از دوران مدرن وجود داشته و به شیوه‌های گوناگون چه از طریق نوشته‌های تاریخی، آثار ادبی نظم و نثر و یا فرهنگ عامه به نمایش در می‌آمد (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۶۸؛ دوستخواه، ۱۳۷۳: ۵۰۹؛ مروار، ۱۳۸۳: ۳۱).

نام ایران بر روی این بخش از جغرافیای جهان و کشور ایران ماهیت تاریخی دارد و منسوب به باشندگان اصلی آن یعنی آریاییان مهاجر است که در حدود ۳۵۰۰ سال پیش وارد ایران زمین شدند. ایران ترکیبی از «ار» و پسوند «ان» است که علامت نسبت است و «ایران» یعنی منسوب به قوم «ار» (فره‌وشی، ۱۳۸۲: ۱۱)، که در واقع «ایر» ریختی است از آنچه در واژگان «آریا» و «آریان» دیده می‌شود (کزازی، ۱۳۸۶: ۲۲۶). وجود پیشوند «ایر = Ir» در تفکر فرهنگی غربی که از رازآلودی سرزمین آریایی‌ها حکایت دارد در نام کشور اروپائی ایرلند نیز دیده می‌شود. این پیشوند برگرفته از Eire است که خاستگاهی سلتی (کلتیک) دارد و این خاستگاه بازتابی از ریشه هندواروپایی نخستین آن است. در

۱. آریا در لفظ به معنای نجیب و آزاده است (پورداود، ۱۳۵۶: ۴۱).

مورد کاربرد مرسوم و رسمی امروز این شکل واژه، یادآوری این موضوع نیز نتیجه بخش خواهد بود که گرچه زبان و ادبیات، فرهنگ و هنر در ایران همگی فارسی هستند، ولی واژه «ایران» نام رسمی این کشور بوده و نماینده تمدن چند هزار ساله ایرانی است و ایران به معنای سرزمین مقدس آریایی است (مجتهدزاده، ۲۰۰۹: ۱). «ایران‌زمین» در باورهای اساطیری آریاییان میانه جهان فرض می‌شد و در متون کهن ایرانی از جمله در اوستا و بندهش آن را «خونیروس» نامیده‌اند. «ایرانویج» اطلاق دیگری است به سرزمین ایران که از دو بخش «ایران» و «ویج» تشکیل می‌شود، به معنی تخمه و نژاد ایران و منسوب به مکانی است که محل زندگی ایرانیان بوده است (فروه‌وشی، ۱۳۸۲: ۷). از این مفهوم در اوستا استفاده شده و در زبان پهلوی کاربرد داشته است. در طول دوران حکومت مادها و هخامنشیان، ایرانیان بنا به خاستگاه نژادی، خود را آریایی می‌نامیدند و «آریانا یا ایرانا» نامی بود که بر سرزمین ایران اطلاق می‌شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۷۵). در کتیبه‌های باقی مانده از دوره هخامنشیان، شاهان مختلف خود را پارسی و آریایی خطاب کرده‌اند؛ از جمله در کتیبه‌ی داریوش که برای ساخت کاخ شوش در سال ۵۲۰ پ.م نگاشته شده چنین آمده است:

منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌هایی که مردمان بسیار دارد،

شاه این زمین بزرگ، دور و فراخ، پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پارسی نژاد،

آریایی و آریایی نژاد» (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

قدرت جهانی حکومت هخامنشی موجب شد یونانیان خود را در برابر قدرت برتر آنان ببینند؛ از این‌رو ایران را پرسیس به عنوان جایگاه پارسیان نامیدند؛ درحالی‌که این عنوان تنها متعلق به قوم حکومت کننده بود و گستردگی عام نداشت (کاوندی کاتب، ۱۳۸۹: ۱۰۱). مفهوم ملیت ایرانی تا دوران ساسانی قوام و گسترش یافت و این دوران، دوران پیشرفت‌های خیره کننده در مفاهیم ملیت و هویت بود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۳۱۸). در این دوره مفاهیمی همچون «ایرانشهر» و «ایران‌زمین» ایجاد شد که در شاهنامه به کرات آمده است. شاهنامه کهن‌ترین منبع به زبان فارسی است که توانسته بر آگاهی‌های تاریخی ما از دوران باستان و به‌ویژه در دوره ساسانیان بیافزاید. مفهوم ایران بسته به شیوه‌های گوناگون کشورداری و فرمانروایی دوران باستان در شاهنامه بازتاب‌های چندگانه‌ای دارد. کاربردهای نام «ایران» و یا قرارگیری این نام در کنار مفاهیم جغرافیایی و یا جغرافیایی - سیاسی نظیر «زمین» و «شهر» تعاریف چندگانه‌ای از ایران در شاهنامه می‌آفریند. عناوین ایرانشهر و ایران‌زمین در برداشت اولیه به نظر می‌رسد

مفهومی یگانه داشته باشند؛ اما مطالعه شاهنامه و آگاهی‌های تاریخی از دوره ساسانیان تفاوت ماهوی این دو مفهوم را بر ما آشکار می‌سازد. این پژوهش ضمن بررسی کارکرد مفهومی ایران، چندگانه‌گرایی این نام در شاهنامه را نیز مورد بررسی قرار خواهد داد.

روش تحقیق

روش به کار رفته در این پژوهش تحلیل محتواست. محوریت پژوهش بر روی شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو) می‌باشد؛ به منظور رسیدن به هدف پژوهش، نزدیک به پنجاه هزار بیت شاهنامه مطالعه و مولفه‌های مربوط به ایران، ایران‌زمین و ایرانشهر شناسایی، جمع‌آوری و در نهایت پردازش شده است. هم‌چنین از فرهنگ شاهنامه فریتس ولف و جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی گای لسترنج به منظور تطبیق نام‌های جغرافیایی کمک گرفته شده است. برای تکمیل پژوهش از سایر منابع کتابخانه‌ای نیز استفاده شده است.

مفهوم میهن و میهن‌گرایی

میهن مفهومی احساسی از سرزمین سیاسی است. میهن‌دوستی و یا میهن‌خواهی از حس اولیه تعلق داشتن به مکان، هویت ویژه پیدا کردن از مکان، حس دفاع و افتخار به مکان و از منافع و احساسات مکانی ناشی می‌شود؛ جنبه‌ای طبیعی و روانی دارد و در بین حیوانات نیز قابل مشاهده است. مفهوم میهن از انگیزه‌های سیاسی به دور و تا حدی طبیعی، غریزی و کهن است که گاه با تعلقات معنوی انسان در می‌آمیزد و جنبه‌ای الهی به خود می‌گیرد و به گونه مفهومی مقدس خودنمایی می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۷۰)؛ و این برخلاف ملی‌گرایی است که اندیشه‌ای فلسفی، سیاسی و کاملاً نوین است و از سوی اروپای بعد از انقلاب صنعتی به جهان بشری معرفی شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۷۱). جریانی سیاسی که قرن بیستم را تحت تأثیر گرایش‌های عمیق خود قرار داد و در نتیجه آن جهان شاهد وحدت و یکپارچگی بین اعضا ملت، تجزیه و جدایی‌سازی کشورهای بزرگتر، جنگ، استقلال و آزادی‌خواهی ملت‌های مستعمره، مبارزه و رقابت گروه‌های ملی، کشورها و گاه عاملی مهم در پیدایش کشورهای جدید بوده است.

یافته‌های پژوهش

۱. ایران در شاهنامه

نام ایران به تنهایی بیش از ۱۴۰۰ بار در شاهنامه به کار رفته؛ و به یکی از پرکاربردترین

واژگان و هم‌چنین پرکاربردترین نام و مفهوم جغرافیایی و جغرافیایی - سیاسی بدل شده است. اگر بتوان نامی دیگر بر شاهنامه، این اثر حماسی برگزید، «ایران‌نامه» پسندیده‌ترین نام‌هاست. چرا که مجموعه رویدادهای حماسی و تاریخی که در شاهنامه رخ می‌دهند هرچند در حول نام سران و قهرمانان می‌گردند و «شاهنامه» شرح حماسی از بزرگان و برجستگان است، اما در بستر جغرافیایی ایران و برای ایران است. شرحی که پهلوانان و قهرمانان در تلاش برای بقای کشور از خود نشان می‌دهند و فردوسی آن را از دل اسطوره‌ها و تاریخ ایران بیرون می‌کشد و با زیبایی و اعجاز شاعرانه به تصویر در می‌آورد. پیدایش ایران در شاهنامه رنگ و روی اساطیری دارد. آنگاه که فریدون پادشاه اسطوره‌ای، جهان را میان سه فرزند خود، سلم، تور و ایرج بخش می‌کند و بهین سرزمین‌ها را به فرزند کوچک اما شایسته خود، ایرج وا می‌گذارد. بهین فرض کردن ایران در اساطیر جلوه ویژه‌ای به ایران در پاسداشت و نگاهبانی از آن می‌دهد. در تقسیم‌بندی اساطیری ایرانیان از جهان که تقسیم‌بندی سیاسی است و از آن به هفت کشور یاد می‌شود (مجتهدزاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۱)؛ نیز ایران میانه جهان است و بهین سرزمین‌های جهان فرض می‌شود. فردوسی خود نیز در تقسیم‌بندی فریدون به سه بخش، یادآور این پندار است و ایرج فرزند فریدون نیز به تبع باید بهین فرزندان باشد. شرح فردوسی خود گویای ماجراست:

نهفته چو بیرون کشید از نهان یکی روم و خاور، دگر ترک و چین نخستین به سلم اندرون بنگرید دگر تور را داد توران زمین پس آنگه نیابت به ایرج رسید	به سه بخش کرد آفریدون جهان سیم دشت گردان و ایران‌زمین همی روم و خاور مراو را سزید ورا کرد سالار ترکان و چین مراو را پدر شاه ایران گزید
--	--

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۱).

سرانجام ایرج به دست برادران خود کشته شد و فریدون ماتم‌زده از غم فرزند و بهت‌زده از آزمندی تور و سلم می‌شود. سالیانی می‌گذرد و منوچهر نوه ایرج به خون خواهی نیایش، ایرج برمی‌خیزد و هر دوی آنها را از پای در می‌آورد. این آغاز تمام جنگ‌ها و نبردهای اساطیری در شاهنامه است. ایران در برابر توران در شمال شرق و روم در شمال غرب.

شاهنامه شرح حماسی کارزار ایرانیان با انیران است. پهلوانان اسطوره‌ای همچون سام، زال، رستم، گیو، گودرز و طوس که گزند به ایران‌زمین را بر نمی‌تابند و با احساس

و شوری وصف ناشدنی و دلیری و رشادت در نبردها از آن پاسداری می‌کنند. صحنه‌هایی بس شگفت‌آور که فردوسی در قالب حماسه تصاویری شورانگیز از آن پدید می‌آورد. پادشاهان در شاهنامه نیز به مانند پهلوانان باید سودای ایران‌زمین و نگاهبانی از آن را در نظر داشته، و از عهده آن برآیند. در بخش‌هایی از شاهنامه گرایش ویژه‌ای از مفهوم میهن‌گرایی وجود دارد. گرایشی مثبت که در نزد هر فرد، قوم و ملتی به صورت طبیعی و غریزی وجود دارد. عشق به میهن و تلاش برای آسایش، آبادانی و حفظ و بقای مرزوبومی که مامن و پناه‌گاه ایرانیان است؛ و این همان میهن‌گرایی است که می‌توان در اساطیر ایران از آن سخن راند. وجود همین آثار ادبی و تاریخی است که اندیشه کهن بودن هویت ایرانی را تقویت و حتی اثبات می‌کند. در پایان این اثر جاودانه، فردوسی از زبان شیرویه، پادشاه ساسانی که در جمع بزرگان کشور از اقداماتش می‌گوید؛ پیامی می‌دهد، پیامی که گویی به همه آیندگان است و ایرانیان را برای جاودانگی آبادانی و سربلندی «ایران» دعوت می‌کند.

که ایران چو باغیست خرم بهار
سپاه و سلیحست دیسوار اوی
شکفته همیشه گل کامکار
به پرچینش بر نیزه‌ها خار اوی
دل و پشت ایرانیان نشکنی
نگر تا تو دیوار او نه فگنی

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۹)

۲. ایران‌زمین

زمین از واژگان پر کاربرد در شاهنامه است و در برداشت اولیه به تمام سطح فیزیکی اشاره دارد که انسان بر روی آن زندگی می‌کند. برداشت مفهومی از زمین در شاهنامه به صورت طبیعی است و تنها جنبه فیزیکی و مادی از سرزمین را در ذهن متبادر می‌سازد. زمین در انگلیسی برابر ground و Land است و کره زمین globe یا Earth می‌شود در حالی که سرزمین territory می‌شود. کاربرد واژه در شاهنامه دارای چندین برداشت در معنی است. گاه معادل the Earth، گاه Land، گاه globe، و گاه در کنار نام سرزمین‌هایی قرار می‌گیرد که دارای محدوده‌های مشخص طبیعی هستند. این کاربردها همچنان در زبان فارسی امروز نیز مورد استفاده است. برای روشن شدن مطلب از هر یک از مفاهیم ارائه شده در شاهنامه نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

سیاره زمین (the Earth)

چو خورشید رخشنده شد بر سپهر
بیاراست روی زمین را به مهر

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۸۱).

سپهر و زمان و زمین آفرید
روان و خرد داد و دین آفرید
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

سطح زمین - خشکی (Land)

چو آمد بهار و زمین گشت سبز
همه کوه پر لاله و دشت سبز
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۸).

بدین راه پیدا نبینی زمین
گذر کرد باید به دریای چین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

جهان (globe)

کنون بر فریدون از او آفرین
خردمند و بیدار شاه زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۰).

گر او گر فرستادم از بهر دین
بیسارای گفتا به دانش زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۲).

خاک زمین زیر پا

بزد نیزه و بر گرفتش ز زین
نهاد آن بن نیزه را بر زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۶۱).

گرفتش کمر بند و از پشت زین
بر آورد و زد ناگهان بر زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

گاه فردوسی پهلوانان شاهنامه را در حال نیایش خداوندگار اینگونه ترسیم می‌کند:

بسی آفرین بر جهان آفرین
بخواند و بمالید رخ بر زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۹۵).

واژه «مرز» در شاهنامه به مفهوم سرزمین سیاسی و معادل واژگان کشور، و شهر است. بیشترین کاربرد و سیاسی‌ترین برداشت از سرزمین واژه مرز است. بنابراین مفهوم زمین که برداشتی صرفاً طبیعی از سرزمین است با مفهوم مرز که در مقابل آن سرزمینی با برداشت کاملاً سیاسی است تفاوت ماهوی دارد. در داستان کی‌خسرو اشاره می‌شود:

زمینی که پیوسته مرز توست
بهای زمین در خور ارز توست
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

بر اساس نظریه «دریا، انگاره جدایی‌گزینی» که در پندار ایرانیان باستان شکل گرفته بود، زمین از هفت کشور تشکیل می‌شود که به وسیله رودها و دریاها از هم جدا می‌گردند. این مهم در شاهنامه جلوه ویژه‌ای دارد و گاه در کنار نام‌های جغرافیایی قرار می‌گیرد. قرارگیری مفهوم زمین در کنار نام‌های جغرافیایی این‌گونه تعریف می‌گردد که

مجموع زمینی است که به وسیله آب‌هایی که در کرانه‌های آن قرار دارد محدود شده و از سوی دیگر نام‌گذاری آن به نام مردمانی است که باشندگان اصلی آن به شمار می‌آیند. زمین در شاهنامه تنها با نام‌های «ایران»، «توران»، «مکران»، «کروشان» و «خاور» آمده و در کنار دیگر نام‌ها قرار ندارد. با توجه به این که محوریت روایات شاهنامه فردوسی در ایران زمین است، کرانه‌های ایران به صورت دقیقی اشاره می‌گردند، مکران زمین نیز در حاشیه جنوب شرقی ایران قرار دارد و تا حدودی می‌توان برای آن محدوده‌هایی را یافت. اما توران زمین و کروشان زمین جز اینکه بدانیم در آن سوی ایران زمین هستند اشاره‌ای به محدوده‌های کلی آنان نرفته است. بدین ترتیب مفهوم ایران زمین این گونه تعریف می‌شود که مجموعه زمینی است که به وسیله آب‌های کرانه‌ای در اطراف خود احاطه شده و نام آن بر گرفته از اقوام ایرانی است که ساکنان اصلی آن هستند. از این روی این مفهوم بار سیاسی ندارد و تنها مفهومی جغرافیایی است که در طول زمان و به‌ویژه در شاهنامه دارای بار احساسی از سرزمین ایران شده است.

رودهای بزرگ و پرآب «جیحون»، «دجله» و «سند» و «خلیج فارس» و «دریای خزر» کرانه‌های آبی ایران زمین هستند که در شاهنامه از آنها سخن رفته است. محدوده‌های طبیعی که به صورت یک دژ و یا مرز سپری عمل می‌کنند و عامل شناخت و جدایی ایران زمین از سایر کشورها را فراهم ساخته‌اند؛ و گاه به مانند جیحون به صورت مرز سیاسی (دوره ساسانیان) در آمده‌اند.

۱-۲. جیحون

جیحون پرکاربردترین پدیده جغرافیایی در شاهنامه است که از آن سخن رفته است. رودی پرآب و مهم در آسیای مرکزی که از شمال پامیر جریان می‌یابد و زمین‌های خشک آن سامان را سیراب می‌سازد؛ و حد نهایی ایران زمین در شمال شرقی آن است. جیحون در شاهنامه نماد جدایی‌گزینی است که ایران زمین و گاه ایرانشهر را از توران جدا می‌کند. پیشینه جنگ‌ها و نبردهای شاهنامه در کرانه این رود رخ می‌دهد و نقش برجسته‌ای در اسطوره، حماسه و تاریخ ایران می‌یابد. آن گونه که از اساطیر بر می‌آید در زمان پادشاهی منوچهر برای پایان دادن به اختلافات سرزمین بین ایران و توران مقرر می‌شود که آرش تیری از فراز دماوند پرتاب کند و آن تیر هر جا که بر زمین افتاد مرز ایران و توران باشد. در شاهنامه نامی از آرش و اقدام او برده نشده اما در برخی متون از جمله در منابع اوستایی و در کتاب الکامل ابن‌اثیر و تاریخ طبری ذکری به میان آمده است. مجموعه این منابع جیحون را به نماد پایداری ایرانیان در دفاع از مرزوبوم خویش تبدیل می‌کند

که در بخش‌های حماسی شاهنامه، ایرانیان در برابر تورانیان و در دوران حکومت ساسانی در برابر هپتالیان قرار می‌گیرند؛ به گونه‌ای که جیحون نقش سپری می‌یابد و گاه از آن به‌عنوان مرز سیاسی در معنای امروزی برای جدا کردن ما از آنها استفاده می‌شود. اوکسس نام یونانی جیحون است که امروزه در زبان انگلیسی رایج است. اما جیحون اطلاق اعراب است که به نظر می‌رسد از نام گیحون در تورات گرفته شده باشد (لسترنج، ۱۳۸۳: ۶۶۲). آمودریا نیز نام فارسی آن است. فردوسی بیش از ۸۰ بار از نام جیحون در شاهنامه استفاده کرده و از آموی نیز نام برده است. اما آموی در شاهنامه که ۱۴ بار تکرار شده نام شهری در ساحل جنوبی جیحون (در کشور ترکمنستان کنونی) است که پس از قرون وسطی به چهارجوی معروف شد و هنوز به همین نام خوانده می‌شود (لسترنج: ۱۳۸۳: ۴۲۹).

به خرطوم پیلان و شیران بدم
ز کشتی همه آب شد ناپدید
گذرهای جیحون پر از باد و دم
بیابان آموی لشکر کشید

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

روایات گوناگونی در شاهنامه در مورد نقش جداکننده‌گی ایران از توران به وسیله رود جیحون وجود دارد. در این بخش تنها به دو مورد آن اشاره می‌شود. فردوسی از زبان پادشاهان ایران و توران حد نهایی قلمرو سرزمینی آنها را رود جیحون بر می‌شمرد. برای نمونه در جنگ‌های بین ایران و توران، سپاه ایران به فرماندهی سیاوش و همراهی رستم بر نیروهای تورانی که به ایران حمله کرده و برخی شهرها را اشغال کرده بودند، پیروز شد و آنان را از مرز ایران و توران یعنی جیحون بیرون راند. افراسیاب که میل به ادامه جنگ دارد شب هنگام خوابی ناگوار می‌بیند و پس از تعبیر خواب توسط خواب‌گزاران و هم‌چنین مشاهده شکست از نیروهای ایرانی تصمیم می‌گیرد با سیاوش سازش کند. در ضمن این تقاضای صلح، فردوسی به مطالبی اشاره می‌کند که با توجه به مفاهیم امروز کشور و مرز در خور توجه است. افراسیاب در قالب قرارداد ضمن یادآوری مرز ایران و توران (جیحون) زیرکانه از ایرانیان تقاضای صلح می‌کند:

زمین تالاب رود جیحون مراست
همان است کز تور و سلم دلیر
از ایرج که بر بی‌گنه کشته شد
ز توران به ایران جدایی نبود
ز یزدان بر آنگونه دارم امید
به سعیدم وین پادشاهی جداست
زیر شد جهان آن کجا بود زیر
ز مغز بزرگان، خرد گشته شد
که با جنگ و کین آشنایی نبود
که آید درود و خرام و نوید

بر انگیخت از شهر ایران تورا
که بر مهر دید از دلیران تورا
به بخت تو آرام گیرد جهان
شود جنگ و ناخوبی اندر نهان

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

در داستان دیگری که در زمان هرمزد شاه ساسانی روی می‌دهد هیتالیان به ایران زمین هجوم آورده‌اند. هرمزد در گفتگو با سالار سپاه خود از وی راهنمایی می‌خواهد و او از اهمیت این مسأله می‌گوید:

ز راه خراسان بود رنج ما
چو ترک اندر آید ز جیحون به جنگ
که ویران کند لشکر و گنج ما
نباید بر این کار کردن درنگ

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۷۵).

۲-۲. اروندرود (دجله)

در کرانه باخترانی ایران زمین رودی پر آب جریان دارد که فردوسی در شاهنامه از آن به اروندرود یاد کرده و نام دجله را عربی می‌داند:

اگر پهلوانی ندانی زبان
به تازی تو اروند را دجله خان

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۸).

آن گونه که از منابع کهن ایران بر می‌آید نام دجله نیز خود فارسی است. در پارسی باستان *tigrā* و به پهلوی *digital/diglet* (دجله) است (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۷۴)، و آن به معنی تیزی و خروشدگی است (کزازی، ۱۳۸۶: ۳۰۷). در اوستا نیز از اروند *ranghā* نام برده شده و خود این واژه از *arwand/arang* که پهلوی است گرفته شده (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۷۳)، و این نیز به معنای تندی و تندپویی است (کزازی، ۱۳۸۶: ۳۰۷). به عقیده مهرداد بهار تغییر نام دجله به اروند در دوره ساسانیان روی داده است (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۷۳). هم اکنون در زبان‌های اروپایی *Tigris* کاربرد دارد که از اصل باستانی آن اخذ شده است. لسترنج (۱۳۸۳: ۲۷) معتقد است صورت دجله را اعراب نامگذاری کرده‌اند. به هر روی فردوسی در شاهنامه ۸ بار از نام اروند و ۳ بار هم از این رود به نام دجله یاد کرده است. نخستین یادآوری از اروندرود در داستان ضحاک است. هنگامی که فریدون در گریز از ضحاک به آن سوی اروندرود می‌رود تا در امان باشد و در ضمن سپاهبانی گرد آورد، هنگام بازگشت می‌بایست از روی اروندرود عبور کند؛ اما در این عبور نگهبان رود مانع او می‌شود و شرط عبور را ارائه مجوز بیان می‌کند:

چو آمد به نزدیک اروندرود
بران رودبان گفت پیروزشاه
فرستاد زی رودبانان درود
که کشتی برافکن هم‌کنون به راه
از اینجا کسی را بدین سو ممان
مرا با سپاهم بدان سو رسان

بدان تا گذریابم از روی آب	بکشتی و زورق هم اندر شتاب
نیآورد کشتی نگهبان رود	نیامد به گفت فریدون فرود
چنین داد پاسخ که شاه جهان	چنین گفت با من سخن در نهان
که مگذار یک پشه را تا نخست	جواری بیابی و مهری درست

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۸).

آنچه از ابیات بر می‌آید نشان می‌دهد اروندرود به دلیل عبور دشوار، تبدیل به یک مانع شده و کارکرد سیاسی پیدا کرده است. از سوی دیگر رودبان برای عبور هر کسی، جواز می‌خواهد که آن را تنها شاه صادر می‌کند. این مورد می‌تواند از اهمیت اروندرود در کرانه باخترانی در پندار ایرانیان به عنوان نماد جدایی‌گزینی و جدا شمردن خود از دیگران خبر دهد. مورد دیگری که از اروندرود و اهمیت آن نام برده شده در داستان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است. عبور دشمنان از این رود برای ایرانیان نامبارک و شوم است. در این بخش فردوسی از خوابی سخن می‌گوید که خسرو انوشیروان دیده؛ خوابی که در دوره یزدگرد تعبیر می‌شود:

چنین گشت پرگار چرخ بلند	که آید بدین پادشاهی گزند
که نوشین روان دیده بود این بخواب	کزین تخت پیراگند رنگ و آب
چنان دید کز تازیان صدهزار	هیونان مست و گسسته مهار
گذر یافتندی به اروندرود	نماندی بر این بوم و بر تار و پود
به ایران و بابل نه کشت و درود	به چرخ زحل بر شدی تیره دود
کنون خواب را پاسخ آمد پدید	ز ما بخت گردان بخواهد کشید

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۷)

این مهم در شاهنامه در دوره‌ای بیان می‌شود که قلمرو فرمانروایی ساسانیان از جناح باخترانی بسی فراتر از اروندرود است. اما نگرانی از تهاجم زمانی ایجاد می‌شود که دشمن از اروندرود (مرز طبیعی ایران‌زمین) عبور کند و نه از سرزمین‌های میانجی (ایالات سرحدی) شاهنشاهی ایران. در این مورد می‌توان به نمونه تیسفون اشاره کرد. تیسفون یکی از پایتخت‌های افسانه‌ای و بزرگ تاریخ ایران است که در دوره اشکانیان و به ویژه در دوره ساسانیان شهرت یافت. تیسفون نام شهر عمده‌ای است که مجموعه‌ای از چند شهر بود و به زبان شامی آن را ماحوزه یا مذبیناتا یا مذینه می‌نامیدند، و اعراب آن را به «المدائن» ترجمه کرده‌اند و احتمال دارد که این کلمات ترجمه پهلوی «شهرستانان» باشد. شهرهای مهم این مجموعه شهر «وآردشیر» (سلوکیه قدیم) و تیسفون بوده است (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۴۰۰). شهر تیسفون دقیقاً در ساحل

شرقی دجله و «وہاردشیر» در مغرب آن قرار داشت و پلی آن دو را بهم می‌پیوست. فردوسی در شاهنامه در بیان تاریخ پادشاهی شاپور ذوالاکتاف می‌گوید که چون رفت و آمد روی این پل روز به روز زیاد می‌شد شاپور در ابتدای پادشاهی خود دستور داد پل دیگری روی دجله بسازند:

چنین گفت شاپور با موبدان
پلی دیگر اکنون بیايد زدن
که ای پر هنر نامور بخردان
شدن را یکی راه باز آمدن

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۷۲)

در قرن آخر حکومت ساسانیان مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی که کتب خود را در زمان ویرانی و یا زوال مداین نوشته‌اند تعداد آن‌ها را به اختلاف ذکر کرده‌اند (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۴۰۲). اما نکته‌ای که در این بین می‌توان به دست آورد آن است که فردوسی در شاهنامه ۳۵ بار نام تیسفون را به تنهایی به کار برده است. از جمله در بیت زیر که فردوسی به تیسفون اشاره می‌کند، دربار خسرو پرویز را خانه رهنمون خطاب می‌کند:

بگو تا سوی تیسفونش برند
بدان خانه رهنمونش برند

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۷).

فردوسی ۳ بار نیز در شاهنامه تیسفون را با عنوان کشور خطاب می‌کند:

بشد لشکر از کشور تیسفون
سپهدار بهرام پیش اندرون

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۷۷).

کشور در شاهنامه در دو مفهوم امروزی کشور و ایالت آمده است (مجتهدزاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۳). جز این دو کاربرد در واژه کشور معنا و مفهوم دیگری نمی‌توان یافت. بنابراین به نظر می‌رسد کشور تیسفون نام ایالتی باشد که اعراب آن را مداین می‌نامیدند و آن مجموعه شهرهایی است در دو کرانه شرقی و غربی دجله که مهم‌ترین آنها شهرهای تیسفون به عنوان پایتخت شاهنشاهی ساسانی و شهر مهم و هاردشیر بوده است.

۲-۳. دریای سند

رود سند در سوی خاوری ایران جداکننده ایران زمین از هندوستان است. رود پر آب دیگری که از اپاختران (جنوب) پامیر سرچمشه می‌گیرد و به اقیانوس هند می‌ریزد. در بندهش رود سند مهراں رود و هندگان رود آمده است (دادگی، ۱۳۸۵: ۱۷۴). جغرافیدانان اسلامی نیز از آن به مهراں رود یاد کرده‌اند (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۵۴). اما در شاهنامه از این رود به دریای سند تعبیر شده، آن‌گونه که دریا در پارسی میانه و هم‌اکنون در آسیای مرکزی به رودهای بزرگ اطلاق می‌شود. دریای سند در شاهنامه ۸ بار تکرار شده و هر

بار یادآور جدایی ایران‌زمین از هندوستان است:

همی رو چنین تا سر مرز هند
وز آنجا گذر کن به دریای سند

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

کی قباد پادشاه اسطوره‌ای شاهنامه پس از رشادت‌های زال و رستم در نبرد با تورانیان پادشاهی زابلستان را به زال، پدر رستم می‌دهد. زابلستان ایالتی است در جناح خاوری ایران که فردوسی از آن در شاهنامه بسیار نام می‌برد، چرا که پهلوانان افسانه‌ای ایران از آن برخاسته‌اند. کی قباد پادشاه ایران همزمان با اعطای حکم شاهی زال بر زابلستان محدوده قلمرو زال را نیز بیان می‌کند:

ز زابلستان تا به دریای سند
سر تخت با افسر نیمروز
نوشتیم عهدی تو را بر پرند
بدارو همی باش گیتی فروز

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۶۳)

در شاهنامه هنگامی که جنگی بین ایرانیان و تورانیان توصیف می‌شود فردوسی گویی همه خاورزمین را در برابر ایرانیان قرار می‌دهد. اما همه خاورزمین تنها تا کرانه دریای سند است:

همانا که شمشیرزن صدهزار
ز کشمیر تا دامن رود شهد
ز دشمن فزون بود در کارزار
سپاهی ز چین تا به دریای سند
سراپرده و پیل دیدیم و مهد
ز کشمیر تا دامن رود شهد

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

۲-۴. کرانه‌های آبی در شمال و جنوب ایران‌زمین

سه کرانه بزرگ ساحلی ایران زمین در سه سوی، رودهای بزرگ و پرآب جیحون، سند و دجله بودند که فردوسی در بخش‌های مختلف شاهنامه از آنها نام می‌برد. حاشیه امن ایران‌زمین اپاختران (جنوب) ایران است. جایی که دریای پارس قرار دارد. فردوسی تنها یک بار در شاهنامه به نام دریای پارس اشاره می‌کند:

به شهر کجاران به دریای پارس
چه گوید ز پهنا و بالای پارس

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۵۸).

در اپاختر (شمال) ایران‌زمین نیز دریای خزر قرار دارد که در شاهنامه تنها یکبار نام آن برده است:

ز یک سو به دریای گیلان رهست
بدین روی جیحون و آب روان
چراگاه اسپان و جای نشست
خورش آورد مرد روشن روان
سراپرده و خیمه بر سوی کاخ
میان اندرون ریگ و دشت فراخ

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۳۱).

دریاها و رودهای پنج‌گانه‌ای که در شاهنامه اشاره شد، محدوده‌های طبیعی ایران‌زمین را شکل می‌دهند. تطبیق این مهم با آنچه امروزه از فلات ایران تعریف می‌شود نشان می‌دهد ایران‌زمین یک مفهوم جغرافیایی و تاریخی است که از گذشته در نزد ایرانیان شناخته شده و در شاهنامه به عنوان چکیده فرهنگ ایرانی بازتاب یافته است. این مهم می‌رساند ایران‌زمین همان فلات ایران در تعریف امروزی است. تقسیمی جغرافیایی که بر پایه باورهای تاریخی و اساطیری ایرانیان ایجاد شده؛ فلاتی که از خاور به رود سند و از باختر به رود دجله ختم می‌شود. در اپاختران، خلیج فارس و دریای عمان و در اپاختر نیز به ترتیب از خاور به باختر رود جیحون، دریای خزر و رود کورا آخرین کرانه‌های فلات بلند ایران هستند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۶؛ علایی طالقانی، ۱۳۸۴: ۷). هر چند حاشیه ایران‌زمین به وسیله رشته کوه‌های مهمی همچون زاگرس در باختران، سلیمان در باختر و البرز و کوه‌های آذربایجان و بینالود در شمال محصور می‌شود و به آن شکلی مثلثی می‌دهد، اما اهمیت رودها و دریاها در شاهنامه بیش از ستیغ کوه‌های ایران‌زمین در مواجهه با تهاجم بیگانگان است.

علاوه بر شاهنامه فردوسی در سایر آثار تاریخی نیز به محدوده‌های طبیعی ایران‌زمین اشاره شده است. از جمله در تاریخ بلعمی که از دجله تا لب رود جیحون را زمین عجم می‌خواند (بلعمی، ۱۳۸۸: ۵۰۸)؛ و حافظ ابرو در کتاب جغرافیای خود در دوره تیموری (۱۳۷۵، ج ۲: ۱۰۱) و یحیی بن عبدالطیف قروینی (۱۳۸۶: ۴۹) نویسنده لب‌التواریخ در عصر صفوی، جیحون را در شرق و البته با کمی تغییر؛ رود فرات را در غرب به عنوان حد نهایی مورد اشاره قرار داده‌اند.

۳. ایرانشهر

صورت فارسی شهر بر گرفته از خشتره xšaθra (پادشاهی و سلطنت)، اوستایی است، که در فارسی باستان به صورت xšaça آمده است (کنت، ۱۳۸۴: ۱۷۱). واژه xšaθra در معانی قلمرو، محفل، عرصه و میدانی که نیروی خدایی را آشکار می‌کند بارها در اوستا آمده، در چنین مواردی واژه به معنی «کشور» است (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۱۴۱). صورت فارسی میانه آن نیز šahr در معانی مُلک، سرزمین، قلمرو، کشور سلطنتی، شاهنشاهی به کار می‌رفته است (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۱۸۳). صورت پهلوی این واژه در همین ریخت و نیز در ریخت štr به کار می‌رفته است (کزازی، ۱۳۸۶: ۲۰۸). بنابراین واژه شهر در فارسی باستان مفهومی سیاسی بوده که در معنای امروزی «کشور» به کار می‌رفته و در متون

پهلوی ظاهراً همیشه معنی «مملکت شاهنشاهی» (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۱۶۴) بوده است. شهر امروزه در زبان فارسی کارکردی یگانه دارد. آنچه از شاهنامه بر می‌آید نشان می‌دهد شهر در سه مفهوم کشور، ایالت و شهر در معنای امروزی به کار رفته است:

شهر city

- | | |
|--|--|
| همه برزن و کوی و بازارگاه
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۰). | بیستند آذین به شهر و به راه |
| همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
به هر برزنی آتش و رنگ و بوی
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱). | چو زین بگذری شهر بینی فراخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی |
| یکی شهر فرمود بس سودمند
ورا نام کردند داراب گرد
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۲۵). | چو بگشاد داننده از آب بند
چو دیوار شهر اندر آورد گرد |
- هم‌چنین فردوسی نام برخی از شهرها را نیز این‌گونه می‌برد:
- | | |
|---|--------------------------|
| که شاهنشهان را بدان بود فخر
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۰۵). | خرامان بیامد به شهر صطخر |
| که گویند با داد شاپور کرد
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۶۹). | کهن دژ به شهر نشاپور کرد |
| بران مرز چندیش پیوند بود
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۵۰). | نشستش به شهر سمرقند بود |
- شارستان که از شهر + ستان (= پسوند جای) ساخته شده، در شاهنامه تنها به مفهوم شهر City اشاره دارد:

- | | |
|--|--|
| فراوان کنم اندرو باغ و کاخ
چنانچون بود در خور تاج و گاه
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۰). | بر آرم یکی شارستان فراخ
نشستگهی بر فرازم به ماه |
|--|--|

شهر در مفهوم ایالت

- | | |
|--|-----------------------------|
| همیشه بر و بومش آباد باد
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۶۳). | که مازندران شهر ما یاد باد |
| که آسانی و مهتری را سزی
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۰۱). | به شهر خراسان تن آسان بزی |
| جهاندار و بیدار و فرمانروا
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۲۹). | که بر شهر کابل بد او پادشاه |

شهر در مفهوم کشور به معنای امروزی:

بیانداخت در بیشه شهر چین

بلرزد از آن سنگ روی زمین

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

پزشکان که از روم وز هند و چین

چه از شهر یونان و ایران زمین

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

همه شهر توران گرفته به دست

به ایران شما را سرای نشست

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۴۳).

به قیصر چنین گوی کز شهر روم

نخواهم دگر باز آن مرزوبوم

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۷۵).

مجموعه نمونه‌های ارائه شده نشان می‌دهد شهر با کارکرد مفهومی سه‌گانه در شاهنامه روبه‌روست. بیشینه کاربردها در این اثر برداشتی سیاسی از شهر را داشته و در دو مفهوم کشور و ایالت خودنمایی می‌کنند. مفهوم سیاسی «شهرایران» و یا «ایران‌شهر» نیز در شاهنامه ۸۶ بار به کار رفته است. این عنوان سیاسی در میانه قرن‌های ساسانی واقعیت یافت و برای سرزمین‌های ایرانی عضو فدراسیون شاهنشاهی ساسانی به کار می‌رفت. ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یا «کشور» را در قیاس با مفاهیم مدرن جغرافیای سیاسی پدید آوردند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۳۱۸). نکته قابل تامل آن است که شهر ایران در شاهنامه دارای دو مفهوم جداگانه است. برداشت نخست از شهر ایران به مجموعه فدراسیون‌ها (ایالات) شاهنشاهی اشاره دارد که مجموعه سرزمین‌هایی است که می‌توانسته‌اند در بیرون از ایران زمین نیز باشند و به حکومت مرکزی ایران بازپردازند؛ و تابع حکومت مرکزی ایران به‌ویژه در عصر ساسانی باشند. برای نمونه کشور یمن که در دوره‌ی جزیری از ایران‌شهر به حساب می‌آمده است. البته محدوده کاملاً دقیقی برای ایران‌شهر در این مفهوم در شاهنامه قابل تصور نیست.

گریزان همه شهر ایران ز روم

ز مردم تهی شد همه مرزوبوم

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۷۴).

چنین گفت کایران دو رویه مراست

بباید شنیدن سخن‌های راست

که پور فریدون نیای من است

همه شهر ایران سرای من است

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۷۶).

و آنگاه که اسکندر مقدونی بر همه جهان چیره می‌شود:

همه شهر ایران و توران و چین

به شاهی بر او خواندند آفرین

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۳۲).

از سوی دیگر شهرایران به معنی ایالت ایران نیز در شاهنامه کاربرد دارد. با توجه به این نکته که ایران باستان به صورت شاهنشاهی اداره می‌شده و از ایالات مستقلی تشکیل می‌شده است، فردوسی از ایالتی مرکزی که شاهنشاهان ایران در آن اقامت می‌گزیدند و به اداره امور کشور می‌پرداختند نیز سخن رانده است. این مهم به ویژه در داستان رستم و اسفندیار خودنمایی بارزی می‌کند. برای تصویر ایالت ایران می‌توان به کمک نمونه‌هایی که در شاهنامه آمده محدوده‌هایی فرضی برای آن ترسیم کرد.

- سپه را ز زابل به ایران کشید
به نزدیک شهر دلیران کشید
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۲۱).
- از ایران ره سیستان بر گرفت
از آن کارها مانده اندر شگفت
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۸۳).
- چو دارا ز ایران به کرمان رسید
دو بهر از بزرگان لشکر ندید
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۲۹).
- ز چیزی که آوردم از هند و چین
ز توران و ایران و مکران زمین
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۵۰).
- سه بهره از آن پس برانم سپاه
یکی بد فرستم ز ایشان به بلخ
دگر بهره بر سوی کابلستان
سوم بهره بر سوی ایران برم
بروبوم ایران نمانم به جای
کنم روز بر شاه ایران تباه
به ایرانیان بر کنم روز تلخ
به کابل کشم خاک زابلستان
ز ترکان بزرگان و شیران برم
که نه دست بادا از ایشان نه پای
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۱).
- ز کرمان کس آمد سوی اصفهان
به جایی که بودند ز ایران مهان
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۳۰).
- بدو گفت گر من به ایران شوم
ز ری سوی شهر دلیران شوم
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۵۵).
- نشستگهش جندشاپور بود
از ایران و وز باختر دور بود
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۴۳۳).
- همی سرفرزانند کایشان کی‌اند
به ایران و مازندران بر چی‌اند
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۴۵).
- چو صد مرد بیرون شد از رومیان
ز ایران و اهواز وز هر میان
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵۳۲).

فردوسی در شاهنامه تنها نمونه‌های بالا را آورده است. بنابر این ابیات می‌توان ایالت ایران را در درون ایرانشهر این‌گونه ترسیم کرد که از باختر به مکران، سیستان، زابل، کابل و بلخ؛ از باختران به اهواز و جندشاپور؛ و از باختر به ری و مازندران ختم می‌شود. البته از ایالت ایران در شاهنامه جز در موارد محدودی ذکر نشده و بیشینه نام ایران به تمام ایالت‌های ایران اشاره دارد.

نتیجه‌گیری

سرزمین ایران، یکی از عناصر اصلی هویت ملی است. توجه به این مهم در گذشته تاریخی ایران جلوه ویژه‌ای دارد. آن‌گونه که در شاهنامه گرایش ویژه‌ای از مفهوم میهن‌گرایی ملاحظه می‌شود. میهن‌گرایی که تلاش دارد عشق به میهن و تلاش برای آسایش، آبادانی و حفظ و بقای آن را در قالب اسطوره و حماسه به نسل‌های آتی منتقل کند. مفهوم ایران بسته به شیوه‌های گوناگون کشورداری و فرمانروایی دوران باستان در شاهنامه بازتاب‌های چندگانه‌ای دارد. کاربردهای نام «ایران» و یا قرارگیری این نام در کنار مفاهیم جغرافیایی و یا جغرافیایی - سیاسی تعاریف چندگانه‌ای از ایران در شاهنامه می‌آفریند. ایران، ایران‌زمین و ایرانشهر که در شاهنامه به آنها اشاره شد، مفاهیمی هستند که در دوران ساسانی تثبیت شده و توسعه یافتند. فردوسی به خوبی این مفاهیم را می‌شناخته و در شاهنامه به کار برده است. مفهوم ایران در شاهنامه دارای کارکردهای جغرافیایی، سیاسی و گاه عاطفی و احساسی از کشور ایران است. مفهوم «ایران‌زمین» به جغرافیایی اشاره دارد که امروزه از آن به فلات ایران تعبیر می‌شود. محدوده‌ای که با مرزهای طبیعی تعریف می‌گردد، و به ویژه رودخانه‌ای که از باختر به سند، از شمال به جیحون و دریای خزر، از باختران به دجله و از جنوب هم به خلیج فارس ختم می‌شود. این مهم به وضوح در شاهنامه قابل تشخیص است. ایران‌زمین علاوه بر برداشت جغرافیایی، دارای کارکرد احساسی و عاطفی نیز می‌باشد. مفهوم سیاسی «شهرایران» و یا «ایرانشهر» در میانه قرن‌های ساسانی واقعیت یافت و به دو مفهوم در شاهنامه به کار رفته است. نخست به مجموعه ایالات شاهنشاهی ایران اشاره دارد که عضو شاهنشاهی ساسانی بودند و می‌توانستند در بیرون از ایران‌زمین نیز باشند؛ و تابع حکومت مرکزی ایران به‌ویژه در عصر ساسانی بوده‌اند. از سوی دیگر شهرایران به معنی ایالت ایران است که در شاهنامه به کار رفته است. با توجه به این نکته که ایران باستان به صورت شاهنشاهی اداره می‌شده و از ایالات مستقلی تشکیل می‌شده است،

فردوسی از ایالتی مرکزی که خاستگاه شاهنشاهان ایران بوده و حتی در آن به اداره امور کشور می‌پرداختند نیز سخن رانده است. مفاهیم به کار رفته در شاهنامه به‌ویژه در حوزه کشورداری و جغرافیای سیاسی برگرفته از واژگان و مفاهیم دوره ساسانیان، به خصوص پس از دوره میانه این سلسله پادشاهی در ایران است. ساسانیان با ایجاد و تعریف مفاهیم اساسی در حوزه کشورداری در جهت تثبیت ایران و هویت ایرانی گام برداشتند. کوششی که به بازپرداخت مفهوم کشور ایران بر پایه سه اصل مهم سرزمین، حکومت و مردم واقیت پیدا کرد. عنصر سرزمینی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت در قالب‌ها و کارکردهای چندگانه‌ای همراه با نام ایران ایجاد شد تا هم در حوزه جغرافیایی - سیاسی و هم حوزه هویت ایرانی، به واسطه حماسه ماندگار شاهنامه فردوسی تا به امروز دوام داشته باشد.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)؛ *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸)؛ «هویت ایرانی»، *روزنامه اطلاعات*، ش ۲۴۵۹۳، دوشنبه ۲۷ مهر، تهران.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸)؛ *شاهنشاهی مغانشی*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی (۱۳۸۸)؛ *تاریخ بلعمی*، تکلمه و ترجمه تاریخ طبری از ابوجعفر محمد بن جریر طبری، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، به کوشش محمدپروین گنابادی، تهران: زوار.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۶)، *یسنأ*، ج ۱، تهران: بی‌جا.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵)؛ *جغرافیای حافظ ابرو*، ج ۲، به تصحیح صادق سجادی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱)؛ *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: سمت.
- دادگی، فرنیخ (۱۳۸۵)؛ *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی، وهم یا واقعیت؟»، *ایران‌نامه*، س ۱۲، ش ۴۷، صص ۵۰۹-۵۲۰.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)؛ *روزگاران*، تهران: سخن.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۱)؛ «بهار و آمال ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۴، تهران: صص ۹۹-۱۱۶.
- علایی‌طالقانی، محمود (۱۳۸۴)؛ *ژئومورفولوژی ایران*، تهران: قومس.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی در دوران باستان»، *ایران‌نامه*، س ۱۲، ش ۳.

- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۸۷): *شاهنامه فردوسی*، تهران: کتاب سرای نیک.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۲): *ایران‌ویچ*، تهران: دانشگاه تهران.
- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف (۱۳۸۶): *لب التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاوندی‌کاتب، ابوالفضل (۱۳۸۹): *تبیین بنیادهای علت وجودی و بقای کشور، مطالعه موردی: ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- کرمی‌پور، حمید (۱۳۸۲): «عباس اقبال آشتیانی و هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۲، تهران: صص ۱۰۵-۱۲۸.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۸۷): *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: زرین.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۶): *نامه باستان*، ج ۱، تهران: سمت.
- کنت، رولان گراب (۱۳۸۴): *فارسی باستان: دستور زبان، متون واژه‌نامه*، ترجمه و تحقیق: سعید عربیان، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری پژوهشکده زبان و گویش: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری اداره کل امور فرهنگی.
- گنجی، محمدحسن (۱۳۶۸): «روند تحقیقات جغرافیایی در ایران»، *پژوهش‌های جغرافیایی*، دوره ۲۵، تهران: صص ۵-۱۸.
- لسترنج، گای (۱۳۸۳): *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷): «هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، س ۴، ش ۹ و ۱۰، تهران: صص ۱۲۴-۱۳۷.
- ----- (۱۳۸۱): *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت.
- ----- (۱۳۸۷): *دموکراسی و هویت ایرانی*، تهران: کویر.
- مجتهدزاده، پیروز؛ حافظ‌نیا، محمدرضا و ابوالفضل کاوندی‌کاتب (۱۳۹۰): «بررسی مفهوم کشور در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۲، ش ۲، تهران: صص ۳۱-۵۵.
- مروار، محمد (۱۳۸۳): «هویت ایرانی در اندیشه رضا داوری اردکانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۵، ش ۴، تهران: صص ۳۱-۵۴.
- نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۲): *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- ولف، فریتس (۱۳۷۷): «فرهنگ شاهنامه فردوسی»، تهران: اساطیر.
- Mojtabehzadeh, pirouz (2009); *Iran: the Empire of Mind*, Geopolitics Quarterly, Vol 5, No 3, Winter, PP 1-26.